

گفت‌وگوی شهروند با ماشاله شمس‌الواعظین

خاتمی قادر نیست

پاسخ پارادوکس‌های مردم‌سالاری دینی را بدهد

یکی از دلایل اسب‌پذیری روزنامه جامعه این بود که کاملاً مستقل از

ساختار قدرت بود

نشریاتی که پس از اردیبهشت ۷۹ ادامه حیات دادند یا متولد شده‌اند،

مهار و کنترل‌شده هستند

به‌نظر میرسد آقای خاتمی کاملاً خسته شده است

جمعه ۲۶ بهمن ۱۳۸۸ - ۱۵ فوریه ۲۰۲۰

گفت‌وگو: محمد تاج دولتی

اشاره: بخش بزرگی از تاریخ حدود ۱۷ ساله مطبوعات ایران مربوط به کسانی میشود که ورودشان به حرفه روزنامه‌نگاری تعجب‌آورتر از خروجشان از این حرفه بوده است. در طول این دوران از روزنامه‌نگاری در ایران حرفه‌ای ساخته شده و شکل گرفته که باید آن را از جهت بی‌در و پیکری یکی از عجیب‌ترین حرفه‌های فرهنگ معاصر ایران نامید. روزنامه‌نگاری ایران از آغاز و بویژه در نیم‌قرن اخیر افراد بسیاری را به خود جذب کرده است که خیلی‌هاشان نه تنها "این‌کاره" نبوده و نیستند، بلکه این "کار" و "حرفه" را وسیله‌ای برای رسیدن به "کارها" و "حرفه"های دیگر کرده‌اند و میکنند. و عجیب نیست که این گروه بیشترین سهم از اسم و رسم و صاحب‌نامی و "مواهب" این حرفه را به خود اختصاص داده‌اند و میدهند. به عبارت دیگر تاریخ این حرفه در ایران با رنج و کوشش و گاه "جان" دادن آن گروهی شکل گرفته و ادامه یافته که اغلب نه نامی از خود گذاشته‌اند نه کسی نامشان را میداند و حرمتشان را ارزش میگذارد. و تاریخ این حرفه انقدر جای تحقیق و بررسی و کنکاش دارد که شاید کمتر حرفه‌ای داشته باشد.

در چند دهه اخیر و بویژه پس از انقلاب حرفه روزنامه‌نگاری در ایران تغییر و تحولات غریبی را به خود دیده است و روزنامه‌نگاران چه‌ها، از بیکاری و توهین و ترس و خودسانسوری و شکنجه و زندان و گاه مرگ، که ندیده‌اند.

تاریخ همین دو دهه و نیم اخیر حرفه روزنامه‌نگاری ایران پر است از حادثه و حضور روزنامه‌نگارانی برخوردار از درجه‌هایی متفاوت از شجاعت و ترس، مسدولیت و بی‌مسدولیتی، دانش و بی‌دانشی، نگرشی عمیق و سطحی‌نگری، درایت و بی‌درایتی و بسیاری صفت‌های دیگر و چه دشوار و خطیر و پرمسدولیت است، تحقیق و بررسی و مشخص کردن این روزنامه‌نگاران با این صفت‌ها.

در این دوره اما هستند کسانی که در جایی و در شرایطی خواسته یا ناخواسته "جهیده"‌اند و این "بی‌نظیرترین" حرفه عالم را به سهم خود بعدی تازه داده‌اند و بخشی از حرمت "خوار" شده‌اش را احیا کرده‌اند.

ماشاله شمس‌الواعظین روزنامه‌نگاری است که از تولد روزنامه "جامعه" تاکنون و با هرچه که در این مدت "انجام" داده و "کشیده" است، مهر خود را بر تاریخ مطبوعات ایران زده است. میتوان با او و افکار و سلیقه سیاسی‌اش موافق یا مخالف بود اما نمیتوان نادیده گرفت که یکی از "حرفه‌ای‌ترین"، "حرفه‌ای‌های" "حرفه" روزنامه‌نگاری ایران است.

حاصل تلاشش در چهار روزنامه جامعه، توس، نشاط و عصر ازادگان موجود است و قابل بررسی است و شکی نیست که با یک تحقیق اکادمیک "فرم" و "محتوی" از چهار روزنامه‌ای که او سردبیری‌اش را به‌عهده داشته در تاریخ روزنامه‌نگاری ایران مکتبی شکل خواهد گرفت که میتوان آن را از هم‌اکنون "مکتب شمس" نام گذاشت. از ویژگیهای این "مکتب" اینکه دست‌کم در "فرم" آثار حرکتی را که شمس‌الواعظین با روزنامه جامعه آغاز کرد همین امروز در بسیاری از نشریات چاپ ایران قابل مشاهده است. موافقان یا مخالفان او میتوانند قضاوت درباره کارها و فعالیت‌های او را به‌پیش از ظهور روزنامه جامعه یا به آینده‌ای که هنوز نیامده ببرند، اما آنچه که در اینجا موردنظر است چهار روزنامه جامعه، توس، نشاط و عصر ازادگان است و گفته‌ها و فعالیت‌های او تا به امروز، با همه نقدهایی نیز که میتوان بر او داشت.

شمس‌الواعظین روزنامه‌نگاری است که وقتی در برابر "قاضی" "کشنده" مطبوعات قرار میگیرد و با صدای بلند فریاد میکند "من کار دیگری جز روزنامه‌نگاری بلد نیستم"، حرمت این حرفه را بسیار بالا میبرد. سماجت در راه‌اندازی پی‌درپی چهار روزنامه "زنجیره‌ای"، اصرار در درستی راهی که آغاز کرده است، نگاه نقادانه به ساختار قدرت از یک سو و ارزش‌گذاری به افکار عمومی و تغییر آن در جهت پذیرش فرهنگ تازه

روزنامه‌خوانی در ایران، هزینه‌هایی هم دارد که آخرینش ۲ ماه زندان بود و هزینه آزادی هم در حال حاضر بی‌"کار" بودن است چون شرط رسماً ناگفته آزادی از زندان منتشر نکردن دوباره یک روزنامه بوده است. ضمن اینکه خودش هم در شرایط کنونی تمایلی به این کار ندارد چون از طرفی "اعتماد به نظام سیاسی" را از دست داده و از طرف دیگر نمی‌خواهد "با افکار عمومی بازی کند و آنها را به انتشار روزنامه‌ای امیدوار کند که قرار است بعد از چند شماره دوباره تعطیل شود."

ماشالله شمس‌الواعظین یا به گفته دوستان و نزدیکانش "محمود شمس" اگرچه پس از آزادی از زندان بی‌"کار" است اما ساکت نیست. سخنگوی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات است، اینجا و آنجا سخنرانی میکند، درباره رسانه‌ها و نقش آنها در جهان مدرن حرف‌های بسیاری دارد، مشغول نوشتن کتابی درباره دوران سردبیری چهار روزنامه "زنده‌به‌گور" شده‌اش است. و با اینکه سه پیشنهاد کار از سوی روزنامه فرانسوی لوموند، شبکه تلویزیونی الجزیره قطر و روزنامه المستقبل لبنان در جیب دارد، تأکید میکند که می‌خواهد در کشور خودش فعالیت مطبوعاتی داشته باشد. مدام در حال دویدن است و برای یک گفت‌وگو فقط میتوان نیمه‌شب جمعه در خانه گیرش انداخت. گفت‌وگویی را که می‌خوانید در نخستین ساعات بامداد شنبه ۲۶ ژانویه ۲ با وی انجام شده است.

م. ت

این روزها در ایران بحث‌های فراوانی درباره رسانه‌ها و نقش آن در تحولات اجتماعی مطرح است، شما نقش رسانه‌ها و بویژه مطبوعات را در تحولات سیاسی اجتماعی جوامعی مانند ایران چگونه می‌بینید؟

من نقش رسانه‌ها را منحصر به اوضاع ایران نمی‌کنم برای اینکه تحولاتی که در جهان ارتباطات در حال انجام است، تحولاتی فراتر از مقیاس‌های ملی کشورهاست و هم‌اکنون رسانه‌ها این قدرت را پیدا کرده‌اند که از فراسوی مرزها برنامه پخش کنند و افکار عمومی را با حق بالایی از انتخاب روبرو کنند. لذا میتوانیم بگوییم انقلاب دوم ارتباطات به صورت راه‌اندازی شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای، روزنامه‌های الکترونیکی و وب سایت‌ها در اینترنت در حال شکل‌گیری است و جهان را به سوی نوعی نتورک میبرد. میتوان گفت جهان آینده که از حدود سال ۵ تا ۲ یا ۱ آغاز خواهد شد مرزهای ملی کشورها را درهم نوردیده و رسانه‌های کشورها براساس توان رقابت خود خواهند توانست خود و پیامشان را به نقاط مختلف جهان برسانند و مخاطب خود را در عرصه گیتی و دهکده جهانی به‌دست آورند. ایران از جمله کشورهایی است که در معر این چالش بزرگ قرار دارد چرا که علاوه بر دریافت شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی گوناگون از طریق ماهواره، شاهد تحول دیگری است و آن راه‌اندازی و دریافت شبکه‌های تلویزیونی و صدای فارسی‌زبانان خارج از کشور است که نهادهای تبلیغاتی ارام ارام شکل می‌گیرند و پیام خود را به ایران ارسال میکنند. این چالش ما را متوجه این نکته میکند که باید رقابتی برابر بین رسانه‌های بومی و رسانه‌های فراسوی مرزها شکل بگیرد تا مردم فرصت انتخاب رسانه مورد علاقه خود را داشته باشند. من پیش از این گفته بودم که معیار جهان آینده ارتباطات بویژه در عرصه وسایل ارتباطی این نخواهد بود که رسانه‌های بومی کشور تا چه حدی با آموزه‌های ملی و دینی و عرفی خودشان سازگاری دارند، بلکه در درجه اول معیار اصلی این خواهد بود که رسانه‌ها تا چه حد توان رقابت با رسانه‌های رقیب را خواهند داشت. این ملاک اول است و ملاک‌های بعدی در درجه بعدی اهمیت رده‌بندی خواهند شد. در حال حاضر در ایران رقابت نابرابری وجود دارد. رسانه‌های گروهی ما بویژه مطبوعات مستقل و آزاد دچار محدودیت‌هایی مانند به زندان انداختن روزنامه‌نگاران و توقیف گسترده مطبوعات در اردیبهشت سال ۷۹ شدند و ما در حال حاضر با مخاطبان فراوانی مواجه هستیم که به صورت مخاطب بالقوه و بالفعل رسانه‌های فراسوی مرزها هستند. لذا این رقابت به سود پاره‌ای از رسانه‌های فراسوی مرزها حرکت میکند که به لحاظ ساخت و ساز آنها با منافع ملی ایران در تعارض است. به اعتقاد من نه تنها باید حرکت توقیف مطبوعات متوقف شود، بلکه تمامی مطبوعات توقیف‌شده به حیات خودشان ادامه دهند تا آن رقابت و برابری ایجاد شود و مخاطبان فارسی‌زبان در سراسر جهان بتوانند از حق انتخاب بالایی در مطالعه، مشاهده و شنیدن صدای رسانه‌های گروهی که هم‌اکنون چه در درون مرزها و چه در فراسوی مرزها شنیده و دیده و مطالعه میشوند، برخوردار باشند.

آزادی بیان در قانون اساسی در حد بالایی تضمین شده است

چندی پیش شما در گفت‌وگویی اشاره کرده بودید که در جهان امروز قدرت رسانه‌ها

ما فوق قدرتهای نهادهایی نظیر ارتش، نیروهای مسلح و دیگر نهادهای قدرت ارزیابی میشود. همچنین گفته‌اید که یکی از راههای حل بحران موجود جامعه ما با راه‌اندازی و ایجاد شبکه‌های رسانه‌ای مستقل از دولت و ساخت قدرت سیاسی و بویژه رعایت آزادی بیان برابر آنچه که در قانون اساسی مقرر است امکان‌پذیر است. شما فکر نمی‌کنید آزادی بیان در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی با آزادی بیان شایسته و حق انسان مدرن در جهان امروز تفاوت‌های بسیاری داشته باشد؟

من در این زمینه انسان نسبی‌گرایی هستم. اما ناچارم به یک نکته اشاره کنم. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شاهدیم که ۱۷ ماده از ۳۲ ماده منشور حقوق بشر سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است و اگر ماده ۳ منشور حقوق بشر را به دلیل اینکه ماده‌ای صرفاً اجرایی است حذف کنیم، از ۲۹ ماده دیگر ۱۷ ماده اصلی در قانون اساسی ایران تصریح و تضمین شده است. در بسیاری از قوانین اساسی کشورهای نظیر کشور ما چنین چیزی ملاحظه نمی‌شود. دوم اینکه علاوه بر ۱۷ ماده فوق چهار ماده دیگر به صورت غیرمستقیم در قانون اساسی ما ذکر شده است. حدود ۸ ماده می‌ماند که با قانون اساسی جمهوری اسلامی تعارض دارد. ظاهراً مطابق آنچه که جامعه‌شناسان و سیاستمداران در ایران می‌گویند این ۸ ماده با توجه به قرائت‌های مختلفی که از حقوق بشر از منظر درون‌دینی و یا برون‌دینی وجود دارد قابلیت سازگاری با قانون اساسی را دارد، یا به شرطی که یک سری تعدیلاتی در فهم خود از مواد قانون اساسی و تفسیر بازی از آن انجام دهیم، قابلیت سازگاری با آن ۸ ماده را دارد. با توجه به این معادله معتقدم که در ایران، در صورت اجرای قانون اساسی، از حاشیه بالای آزادی بیان و گردش آزاد اطلاعات برخوردار خواهیم شد. در بعد از انقلاب دو دوره آزادی مطبوعات داشتیم که هر دو دوره منطبق با قانون اساسی بود چون اگر منطبق نبود به وجود نمی‌آمد مثلاً از زمان انقلاب تا سال ۶۱-۱۳۶۰ حاشیه بازی از آزادی بیان داشتیم و مثلاً نظام امتیازدهی به مطبوعات عملاً حذف شد و هر گروه و نیروی سیاسی می‌توانست نشریه مخصوص به خود را داشته باشد. بعد حوادث آن زمان اتفاق افتاد که به‌صورت ناگهانی ۱۸-۱۷ نشریه توقیف شدند. از سال ۶۱ تا تولد روزنامه سلام یک دوره میانی وجود دارد که به صورت غیرمستقیم روزنامه‌نگاری سیاسی نوینی در کشور عرضه می‌کند اما تحول دوم که تحول بسیار اساسی بود بعد از دوم خرداد ۱۳۶۷ بود که به بهار آزادی مطبوعات یا بهار دموکراسی در ایران توصیف شد. در این دوره آزادی بیان از تضمین‌های بسیار بالایی برخوردار شد و همه اینها با قانون منطبق بود.

به اعتراف و گفته بسیاری از حقوق‌دانان و جامعه‌شناسان و سیاستمداران، آنچه که علیه آزادی بیان و آزادی مطبوعات انجام شد، خلاف قانون بوده و از وجاهت قانونی برخوردار نبوده است. بازداشت روزنامه‌نگاران و تعطیلی مطبوعات خلاف قانون بود و این چیزی است که مجلس شورای اسلامی به عنوان قوه مقننه و دولت به عنوان قوه مجریه مخالف تعطیلی و توقیف مطبوعات بوده و آن را تصریح کرده‌اند. بنابراین اگر ما تفسیر بازی از قانون داشته باشیم و آن را تضمین کنیم می‌توانیم در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی آزادی‌های بیان را تضمین شده ببینیم. به قول حقوق‌دانان بستگی دارد به اینکه آیا تفسیر موسع می‌کنیم یا مضیق. آیا می‌خواهیم قانون را تنگ ببینیم یا باز. تا آنجا که من میدانم در بسیاری از کشورهای مدرن قانون را براساس تفسیرهای موسع و باز نگاه می‌کنند تا آنجاییکه به حقوق مردم لطمه نخورد و اساساً بر اعمال اراده و حقوق مردم گذاشته‌اند تا اعمال اراده حاکمیت سیاسی. آنچه که در کشور ما اتفاق می‌افتد این است که اولاً برابری بین حقوق و تکالیف مردم وجود ندارد، و دوم دولت به مفهوم حقوقی فراتر از تکالیفش در اختیار دارد. آنجا که به حقوق مردم میرسیم با بسیاری از ابهامات در اجرا مواجه می‌شویم، اما آنجا که به تکالیف مردم در قانون اساسی میرسیم بسیار سفت و سخت عمل می‌شود. برعکس آنجا که به تکالیف دولت و حکومت در قانون اساسی میرسیم بسیار انعطاف‌پذیر می‌شویم اما آنجا که به حقوق حکومت و دولت در قانون اساسی میرسیم متأسفانه بسیار سخت‌گیری می‌کنیم و حقوق حکومت از مردم را تا ریال آخر از مردم مطالبه می‌کنیم.

در تقسیم‌بندی دوره‌ای که از مطبوعات ایران در پس از انقلاب کردید دوره از بهمن ۵۷ تا مرداد ماه ۵۸ که توقیف سراسری مطبوعات صورت گرفت را در چه مرحله‌ای قرار می‌دهید؟

در سخنرانی که چندی پیش در انجمن صنفی روزنامه‌نگاران داشتم، اتفاقاً من دوره روزنامه‌نگاری سیاسی ایران را کمی بالاتر بردم و به سال ۱۳۵۶ و یک سال قبل از انقلاب بردم. در آن دوره آزادی‌های نسبی در ایران در حال شکل‌گیری بود. رژیم شاه نوعی "جیمی‌کراسی" به وجود آورده و حاشیه‌های بازی ایجاد شده بود. مثلاً برای

نخستین بار نمایندگان مجلس شورای ملی حاشیه امنیتی پیدا کرده بودند و در نطق‌های پیش از دستور علیه دولت و به نفع مردم صحبت میکردند. در این دوره آزادی مطبوعات آغاز میشد و تا سال ۶۱- ۶۶ تداوم پیدا میکند. این دوره را من دوره نخستین آزادی مطبوعات در ایران میدانم که البته متعلق و مربوط به خود حرکت انقلاب بود و بسیاری از گروه‌ها با خیال راحت و باز عمل میکردند.

مطبوعات پس از دوم خرداد منتقد ساخت قدرت بودند

از دوم خرداد ۷۶ موج تازه و پویایی در تاریخ مطبوعات ایران به وجود آمد و تحوّل چشمگیر در فرهنگ روزنامه‌خوانی ایران ایجاد کرد. این موج با کودتای مطبوعاتی اردیبهشت ۷۹ از بین رفت و از آن پس با دوره دیگری از مطبوعات روبرو هستیم. ویژگیهای مطبوعات خرداد ۷۶ تا اردیبهشت ۷۹ و تفاوت آنها با مطبوعات پس از اردیبهشت ۷۹ در چیست؟

پس از جنبش دوم خرداد در عرصه سیاسی کشور گرایشهای مختلف سیاسی به وجود آمد و در نتیجه یکی از نشانه‌های ابتدایی گشایش سیاسی یک جامعه آزادی بیان و آزادی گردش معرفت و آزادی مطبوعات بود. بنابراین روزنامه‌های جدیدی هم به همراه ظهور این گرایشها منتشر شدند. روزنامه جامعه، توس، صب امروز، خرداد، نشاط و بقیه روزنامه‌هایی که وارد عرصه عمل شدند، تفاوت مشخصشان با سایر روزنامه‌های دوره قبل این است که روزنامه‌نگاری سیاسی میکردند. یعنی مطبوعات علاوه بر عهده‌داری وظایف ژورنالیستی و اطلاع‌رسانی، ارمان جنبش اصلاحات در ایران و جامعه مدنی و توسعه سیاسی را هم بر دوش گرفتند و طبعاً با مخاطبان بسیار زیادی مواجه شدند. در عین حال شاهدیم که در این دوره نظام امتیازدهی برابر با حق انتشار آزاد مطبوعات که در قانون اساسی قید شده فعال میشود. قبل از این دوره ۵۳ عنوان نشریه وجود داشت. اما در دوره بسیار کوتاهی این رقم به ۱۳ عنوان روزنامه و مجله، هفتگی و ماهانه و غیره رسید که بسیار معجزه اساس است. علاوه بر آن کشور ایران از رده‌بندی سرانه توزیع مطبوعات مربوط به یونسکو از مقام ۱۶۴ جهانی به رده ۱۵۴ ارتقا پیدا میکند. اما در عین حال شاهدیم که نظام نظارتی دولتی بر نشریات قوی میشود. در این دوره شاهد فقدان نظام حرفه‌ای روزنامه‌نگاری هستیم اما در عین حال شاهد راه اندازی انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران هستیم. جذب مخاطبان به‌شمار بوسیله مطبوعات جدید تیراژ روزنامه‌ها را به ۳ میلیون و ۲ هزار نسخه در روز رساند. شاهدیم که در این مدت مطبوعات دولتی و شبه‌دولتی کاهش نفوذ و تیراژ پیدا میکنند و هم کاهش تاثیرگذاری در محیط سیاسی اجتماعی و در یک عنوان کلی میتوان گفت از ۲ خرداد ۷۶ تا اردیبهشت ۷۹ آزادی بیان به صورت نسبی داشته‌ایم و میتوان مدعی شد در وضعیت کاملاً خوبی به سر می‌بریم. اما از آن طرف شاهدیم که به لحاظ حقوقی، قانون مطبوعات تا همین دوره به صورت شکلی به مورد اجرا گذاشته میشود. دادگستری در حوزه مطبوعات فعال میشود و نقش نظارتی را از دولت میریابد و به دست می‌گیرد. قبل از آن دولت بود که هیات نظارت بر مطبوعات داشت اما پس از آن دادگستری و قوه قضاییه که نباید در امر نظارت بر مطبوعات دخالت کند، نظارت را به دست می‌گیرد و مدعی‌العموم وارد میشود و شکایات عمدتاً علیه مطبوعات آزاد از سوی مدعی‌العموم صورت می‌گیرد و اکثراً توسط دادگاه به توقیف و تعطیلی مطبوعات حکم داده میشود و نکته بسیار بارزتر اینکه رژیم حقوقی علیه گرایش خاصی از مطبوعات - مطبوعات اصلاً طلب و آزادیخواه - به‌کار گرفته میشود نه علیه مطبوعات دولتی و شبه‌دولتی یا وابسته به جناح محافظه‌کار. این روند در نهایت منجر به توقیف گسترده مطبوعات در اردیبهشت ۷۹ میشود.

به‌طور خلاصه عمدتاً مطبوعات پس از دوم خرداد، منتقد ساخت قدرت بودند اما در عین حال طرفدار دولت بودند زیرا دولت طرفدار آزادی بیان بود و خواهان اجرای قانون اساسی در زمینه‌های اعمال اراده مردم در حق حاکمیت ملی‌شان. مطبوعات عمدتاً به نیروهایی تعلق داشت که دیگر نمیشد مانند سال ۵۸ در مورد آنها گفته شود که سازگاری با نظام موجود کشور ندارند و یا اساساً خارج از نظام هستند. این مطبوعات به کسانی تعلق داشت که کلیت نظام سیاسی کشور را به رسمیت میشناختند اما اصلاً طلب و خواهان ایجاد تغییرات عمده در ساختار قدرت بودند. مطبوعات مستقل در ساختهای سنتی قدرت فاقد عمق استراتژیک بودند اما در ساخت اجتماعی بسیار قدرتمند بودند تا آنجا که توانستند مجلس ششم را به سود اصلاً طلبان هدایت کنند و به هرحال در مجموع تاثیرگذاری آنها در هدایت افکار عمومی بسیار بالا بود. در همین دوره با ولادت مطبوعات اصلاً طلب تولید فرهنگی بسیار بالا رفت. ۲۲ دقیقه زمان متوسط مطالعه سرانه مطبوعات به ۲ ساعت و نیم در روز افزایش پیدا میکند. مطبوعات جدید و آزاد

در شکل‌گیری گفتمان جدید فرهنگی نقش به سزایی داشتند که اثر آن در بالا رفتن مطالعه کتاب و میزان انتشار چاپهای متعدد کتاب قابل مشاهده بود. اینها اثر تحولات از سال ۷۶ تا ۷۹ بود. برای اولین بار در این دوره بود که برخی کتابها تا ۳- ۲ هزار نسخه تجدید چاپ شدند.

مطبوعات مورد اشاره شما با استقلال نسبی که داشتند در کنار نشریاتی مانند صبح امروز، مشارکت، خرداد، فتا و... منتشر میشدند که گردانندگان، صاحبان امتیاز و مدیران مسؤل آنها کسانی بودند که با گردانندگان نشریاتی همچون جامعه فرق داشتند. آیا دغدغه اصلی این افراد و نشریاتشان اطلاع‌رسانی و روزنامه‌نگاری بود یا اینکه نشریات برای آنها ابزاری برای پیشبرد هدفهای سیاسی خاصشان بود؟

وقتی حق انتشار ازاد اطلاعات را به رسمیت میشناسیم، احزاب سیای و کسانی که در بخشی از ساخت قدرت مشارکت کرده‌اند نیز از این حق برخوردارند که امری کاملاً طبیعی است. آنچه که میتواند نظارت میان پاره‌ای از مطبوعات از دیگر مطبوعات را برجسته‌تر کند، وسعت حاشیه استقلال عمل این مطبوعات است. بله یکی از دلایل بزرگ آسیب‌پذیری روزنامه جامعه این بود که کاملاً مستقل از ساختار قدرت بود و بیشتر در بستر جامعه مدنی متولد شد. جامعه مدنی که مایل بود نیروی اجتماعی و نیروی ساخت قدرت به صورت برابر شود به گونه‌ای که هیچکدام نتوانند همدیگر را حذف کنند. من علاوه بر اینکه حق انتشار نشریات را برای مطبوعات ازاد به رسمیت میشناسم، حق انتشار مطبوعات با گرایشهای مشخص سیاسی مانند روزنامه مشارکت و هم‌اکنون نوروز را هم به رسمیت میشناسم. سال ۵۸ هم این وضعیت وجود داشت و در کنار روزنامه‌های مانند مردم ارگان حزب توده که بسیار هم حرفه‌ای عمل میکرد، روزنامه جمهوری اسلامی ارگان حزب جمهوری اسلامی بود و روزنامه‌های دیگری مانند مجاهد - ارگان سازمان مجاهدین خلق - هفته‌نامه کار - ارگان چریک‌های فدایی خلق، پیکار، توفان، آیندگان، پیغام‌امروز، امت، جاما و... بنابراین با به رسمیت شناختن حق گردش ازاد اطلاعات و اخبار علی‌القاعده نمیتوان احزاب سیاسی را از این حق محروم کرد و اینها در یک فرایند کاملاً ازاد باهم رقابت میکنند و گمان میکنم سرانجام اگر عمر مطبوعات ازاد زیاد شود این ارگانها در نهایت تعدادشان کاهش پیدا خواهد کرد و آن چیزی باقی خواهد ماند که بتواند سخنگوی مردم باشد و بتواند موقعیت خود را در میان مردم حفظ و تضمین کند.

اما آیا در بررسی تاریخ مطبوعات این دوره باید تفاوتی میان روزنامه‌های مستقل و ارگان‌های احزاب سیاسی قائل شد یا خیر؟

قطعاً. متأسفم که این را میگویم و بدبختی بزرگی دارم و آن اینکه وقتی میخواهم وضعیت روزنامه جامعه را توصیف کنم به دلیل وابستگی من به آن روزنامه و نقش من در راه‌اندازی و تولد این روزنامه‌ها نمیتوانم زیاد صحبت کنم. اولین روزنامه‌ای که در بستر جنبش اصلاحات ایران متولد شد روزنامه جامعه بود. اگرچه این روزنامه حامل ارمان جامعه مدنی و توسعه سیاسی بود، اما دولت خاتمی را بیش از سایر جناحها مورد نقد قرار میداد و ازادی عمل فراوانی از خود نشان میداد و در عین حال خود را در مسیر عمل نقد میکرد. روزنامه جامعه دیگر میان جریان‌های سکولار، ملی، مذهبی، وابسته به قدرت، خارج از قدرت و حاکمیت تفاوتی قائل نبود. این روزنامه با یک دید، بسته به وزن و حجم اجتماعی‌شان به آنها نگاه میکرد. از این طرف انصار حزب‌الله میتوانستند تریبونی یا ستونی در این روزنامه داشته باشند و از آن طرف نهضت ازادی و سایر گروههای سیاسی میتوانستند به راحتی از این روزنامه استفاده کنند و مقالات و نوشته‌هایشان را به چاپ برسانند.

به تفاوت این روزنامه‌ها با نشریاتی که بعد از اردیبهشت ۷۹ منتشر میشود، اشاره‌ای نکردید؟

ما یک مشکلی در ایران داریم و آن معرفت پیشینی از یک گزاره و یک پدیده است. آنچه که بعد از اردیبهشت ۷۹ واقع شده این است که مردم یک معرفت پیشینی از وضعیت مطبوعات دارند. نشریاتی که پس از اردیبهشت ۷۹ ادامه حیات دادند، یا متولد شده‌اند، این مطبوعات مهار و کنترل شده هستند.

کسانی که مطبوعات را توقیف و تعطیل کردند، به این نکته آگاه نبودند که رسانه‌های جایگزین و رسانه‌های باقیمانده پایگاه خود را در میان مخاطبان از دست خواهند داد. چون مردم کاملاً میفهمند که اینها کنترل شده و مهار شده هستند و البته این مهار میتواند دوجانبه باشد. هم دولت یا نظام یا حکومت یا نهادهایی از حکومت این نظارت و فشار

را اعمال میکنند و هم نظام خودسانسوری که بر اثر فشار بر روزنامه‌نگاران ایجاد میشود، فعال خواهد شد. لذا ملاحظه میکنید که کل تیراژ روزنامه‌های به اصطلاح دوم خردادِ موجود روی هم نصف تیراژ روزنامه جامعه هم نمیشود. با امار و ارقام پای این ادعا می‌ایستم و ثابت میکنم و همه هم میدانند. با این وضعیت اصلاً طلبان باید برای خودشان فکری کنند.

دموکراسی در ایران باید بومی‌سازی شود

شما همیشه در گفته‌هایتان بر نقش مطبوعات به عنوان رکن چهارم دموکراسی تاکید کرده‌اید. اگر منظور شما از دموکراسی و رکن چهارم آن دموکراسی نوع غربی است، که یکی از ویژگی‌های این دموکراسی‌ها جدایی دین از حکومت است، بنابراین میشود این برداشت را کرد که شما طرفدار جدایی دین از حکومت هستید؟

من قائل به این هستم که رکن چهارم دموکراسی و جمهوری مطبوعات آزاد هستند و نقش نظارتی مردم را در ساخت‌های قدرت ایفا میکنند و در این نقش تردیدی وجود ندارد. زمانی که منتسکیو تفکیک سه قوه را انجام داد، ظاهراً یک قوه را که قوه نظارتی مردم باشد از یاد برده بود که جهان مدرن این قوه را به افکار عمومی اعطا کرد که تبدیل به یک نیروی بسیار قدرتمند شده و نام رسانه‌ها به خود گرفته است. حتی میتوانم بگویم که هم‌اکنون در جهان رسانه‌ها قوی‌تر از بسیاری ارکان دیگر عمل میکنند. لذا رکن چهارم دموکراسی بدیهی‌ترین توصیفی است که میشود در مورد رسانه‌ها و مطبوعات بیان کرد. اما اینکه یکی از مشخصات دموکراسی‌های غربی جدایی دین از سیاست است، کاملاً درست است. دموکراسی‌های غرب بر تفکیک دو حوزه دین و سیاست استوار شده‌اند.

دموکراسی موردنظر من در ارتباط با جوامعی نظیر ایران، دموکراسی است که بومی‌سازی شود. همانطور که دموکراسی با گزاره‌های بومی هند پیوند خورد و نتایجی که هم‌اکنون در جامعه هند مبینیم پدید آورد. تفاوت‌های چشمگیری میان دموکراسی‌های موجود در هند و دموکراسی‌هایی مانند فرانسه و آمریکا ملاحظه میکنید. این تفاوت‌ها مربوط به ساختار اجتماعی، میراث، سنت‌ها و واقعیت‌ها و محیط پرورش پدیده دموکراسی مربوط میشود که چگونه این پدیده را شکل و نضج دهد و در زمینه جامعه بنشیند. با توجه به بافت و ساختار تاریخی و فرهنگی جامعه ایران، چه تمدن آریایی پیش از اسلام و چه بعد از ورود اسلام، شاهدیم که در هر دو دوره، فرهنگ ایرانی بسیاری از گزاره‌های تمدن اسلامی و دین اسلام را در خود تحمل کرده و سازگاری بالایی از خود نشان داد اما در مجموع نسخه ایرانی از اسلام عرضه کرد. دین‌داری که هم‌اکنون مانند گرایش شیعه در ایران وجود دارد در بسیاری از موارد با روند دین‌داری یا مذهب‌گرایی در جهان اسلام متفاوت است. دین‌داری در ایران کاملاً بافت محلی و بومی دارد و جامعه ایران چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب آن را پذیرفته است. اگر دموکراسی را نه یک ایدئولوژی، بلکه یک پدیده و روش برای اداره حکومت و تدبیر امور اجتماعی ببینیم، این گزاره باید بیاورد که این جامعه با مختصات این جامعه چالش کند و آرام آرام آنچه که ته‌نشین این چالش‌ها باقی خواهد ماند، خود را با فرهنگ ایران سازگار میکند یا فرهنگ ایران خود را با آن سازگار میکند و پیوندی برقرار میکند و نظامی خواهد شد که حتی میتواند به نام دین حکومت کند اما روش آن روشی کاملاً دموکراتیک باشد. همانطور که مرحوم بازرگان همان اوایل انقلاب به آن اشاره میکرد و آن را نظام دموکراتیک دینی مینامید. در حال حاضر ما در حال از مومن این روش‌ها و سیستم‌ها هستیم که باید منتظر بود و دید نتیجه نهایی چه خواهد شد. حالا اینکه آیا مفهوم این سخن‌ها در انتهای‌ترین نقطه جدایی دین از سیاست باشد یا خیر نمیدانم. به عنوان یک جامعه‌شناس سیاسی اتفاقی را که هنوز نیفتاده نمیتوانم توصیف کنم. باید ببینیم مثلاً آنچه که در غرب به عنوان عصر قرون وسطی و سپس در عصر رنسانس صورت گرفت در جامعه ما تکرار خواهد شد یا خیر. در ارتباط با ادیان، در دین اسلام از هنگام ورود به ایران تا حالا، ایرانیزه‌شدن پاره‌ای از گزاره‌های دینی را دیده‌ایم ولی تعار مردم با دین‌داری تاکنون دیده نشده است.

در ساخت خبر باید لباس احرام پوشید

شما پس از دوم خرداد سردبیر چهار روزنامه بوده‌اید که همه آنها یکی پس از دیگری توقیف شده‌اند. در این مسیر گروهی روزنامه‌نگار را با خودتان همراه داشتید که میتوان آنها را روزنامه‌نگاران "مکتب شمس" نام برد. سرنوشت این گروه از روزنامه‌نگاران چه شده و چکار میکنند؟

همین دغدغه پرسش شما را خوشبختانه همواره در زندگی، بویژه دوره ۱۹ ماهه اخیر

زندانی بودنم داشته و دارم. بسیاری از همکاران عزیز من هم‌اکنون در ایران در روزنامه‌هایی که در ایران منتشر میشود، حضور دارند و تقریباً همه آنها مقامی فراتر از آنچه که در روزنامه‌های جامعه و توس و نشاط و عصر ازادگان داشتند، در اختیار گرفته‌اند. حتی من به بعضی از همکارانم که مشورت میکردند و میگفتند از سوی نشریاتی مانند جام جم دعوت به کار شده‌اند، بروند یا خیر پیشنهاد میکردم که حتماً این کار را نکنند. چون یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای، کار حرفه‌ای میکند. فقط باید به ازادی قلم وفادار ماند، در ساحت خبر لباس احرام پوشید. وقتی وارد عرصه امانت‌داری خبر و گزارش و... میشوید گرایشهای سیاسی و عقیدتی را کنار بگذارید. و هر روزنامه‌ای که توانست این شرایط را ایجاد کند بروید و کار کنید.

خوشبختانه سرنوشت همکاران گذشته من تاکنون سرنوشت بدی نبوده به استثنای برخی از دوستان که با من به زندان افتادند و باهم هم‌بند شدیم و خوشبختانه تعدادی به سرعت ازاد شدند و آخرین نفر از همکاران آن چهار روزنامه که از زندان بیرون آمد من بودم.

وجود اعتراضات در ایران نشانه‌ای از نوعی مدارا و تحمل در ساختار قدرت است

بحرانهای اجتماعی در ایران از مطالبات جنبش دانشجویی گرفته تا اعتراضات کارگری در گوشه و کنار کشور و اخیراً اعتراضات گسترده معلمان همه نشانه بحرانی‌تر شدن وضعیت سیاسی اجتماعی ایران است. در این مدتی که از زندان ازاد شده‌اید اوضاع ایران را چطور میبینید؟

بعد از ۱۹ ماه زندان که دو ماه و نیم آن انفرادی مطلق بود و شش ماه بدون ملاقات با خانواده و ۱۱ ماه بدون ارتباطات تلفنی در یک زندان بسته. مانند اصحاب کهف میمانم که آمده‌ام بیرون و تلاش میکنم ببینم اوضاع از چه قرار است. در یک جمع‌بندی نهایی میتوانم اشاره کنم که جامعه ایران جامعه‌ای بسیار پویاست و من به جای بحران واژه پویایی را به کار میبرم. زمانیکه معلمان میتوانند این حرکت گسترده را انجام دهند، زمانی که اعتراضهای دانشجویی و کارگری میتواند در همین حد صورت بگیرد، از یک طرف نشانی از وجود نوعی از مدارا و تحمل در ساختار قدرت دارد و از طرف دیگر نشانه عدم وجود سیاست سرکوب است، که نشان بسیار مهمی است. وقتی همه این اعتراضات تا حد زیادی در فراسوی مرزها هم منعکس میشود، یک مفهوم ضمنی را هم بیان میکند و آن این است که در این جامعه سرکوب وجود ندارد. وقتی چنین مناقشاتی شکل میگیرند علامت بهداشتی شدن نسبی اوضاع ایران است. اگر شما سد وال کنید که آیا این کافی است یا نه پاسخ میدهم خیر کفایت نمیکند. ولی نشانی از بهداشتی شدن اوضاع ایران است. بهداشتی شدن به این معنی که معلمان، کارگران و دانشجویان حق اعتراض و انتقاد داشته باشند و مطالبات خود را که جز حقوق بدیهی آنهاست طر کنند و وقتی این اعتراضات در جامعه سرکوب نمیشود نشان میدهد که آن جامعه پویا و بالنده‌ست و باید مورد توجه قرار بگیرد.

جمهوری اسلامی در انتهای‌ترین نقطه داوری یک نظام پراگماتیست است

در تهذهتاتان آیا معتقدید که نظام جمهوری اسلامی نظامی اصلاً پذیر است؟

پاسخ من این است که نظام جمهوری اسلامی ایران در انتهای‌ترین نقطه داوری یک نظام سیاسی پراگماتیست است. این واقعیت در بسیاری از ایستگاههای سیاسی نشان داده شده است. اگر معنای پراگماتیست را روی اصلاحات پیاده کنیم، علی‌القاعده نظام جمهوری اسلامی اصلاً پذیر تلقی خواهد شد. اما این نظام چه زمانی و با چه فرایندی و مهمتر از همه با چه هزینه‌هایی اصلاً پذیر خود را ابراز خواهد کرد، مورد بحث است. در اینکه این نظام یک نظام سیاسی پراگماتیستی است در بسیاری از ایستگاهها به آن عمل کرده است. توقف جنگ و پذیرش قطعنامه، و سیاستهای منطقه‌ای ایران در ارتباط با عربستان سعودی که به انعقاد قرارداد امنیتی کشیده شد، نمونه‌هایی است که نشان میدهد در ایران یک نظام سیاسی پراگماتیست وجود دارد که نکته بسیار مهمی است. پرسش مهم اما آنجاست که چه زمانی و با چه هزینه‌هایی اصلاً پذیر خود را کاملاً نشان خواهد داد و آن مربوط به آینده است.

جنبش اصلاحات به بسیاری از مطالبات خود دست یافته است

ماشین پرسروصدایی که به نام جنبش اصلاً طلبی بویژه از دوم خرداد ۷۶ به‌راه افتاد، در حال حاضر در کجاست و در چه وضعیتی قرار دارد و آیا مردم باید همچنان به این جنبش امیدوار باشند یا خیر؟

این جنبش را کسی به‌راه نینداخت که حالا بپرسیم آیا مردم باید همچنان به آن امیدوار باشند یا خیر. جنبش اصلاً طلبی برآمده از خود مردم بود و خیلی قبل از دوم خرداد

شکل گرفته بود اما پیام آن در دوم خرداد ۷۶ به مسدولین رسید. لذا جنبش‌های اجتماعی تا زمانی که پتانسیل‌های مردم پشت دیواره جنبش انبار شده، طبعاً جنبشی زنده و پویا خواهد بود. این جنبش به بسیاری از مطالبات خود دست یافته است. اگر اوضاع ایران را از نزدیک ملاحظه کنید و آن را با پیش از دوم خرداد مقایسه کنید تحولاتی در ایران رخ داده که میتوان گفت بسیاری از گزاره‌های جنبش اصلاحات در بدنه اجتماعی اجرا شده است. ساخت‌های قدرت اندکی در برابر راهیابی خواستهای جنبش اصلاحات به درون ساخت‌های قدرت مقاومت میکنند. اما در بدنه اجتماعی این اصلاحات صورت گرفته است. تاریخ ایران نشان داده که ساخت‌های قدرت به ناچار با بدنه اجتماعی سازگار خواهند شد. بحث فقط بر سر هزینه‌هاست. ما اساساً به دنبال این نیستیم که حرکت اصلاحات رادیکالیزه شود. چون به‌صلاً جامعه ایران نیست. برای اینکه حوادث چهارگانه‌ای که پس از انقلاب مشروطه هر ۲۵ سال تکرار شد، اگر بار دیگر اتفاق بیفتد ما را به نقطه‌ای میرساند که دوباره باید از نو حرکت کنیم.

نسل جوان ایران خواهان میانه‌روی و اعتدال است

اما ساختار قدرت در چهار مرحله‌ای که از انقلاب مشروطه تاکنون رخ داده با بدنه اجتماعی سازگاری نشان نداده و همیشه یک تغییر رادیکال به وجود آمده. چرا فکر میکنید این سازگاری این بار رخ خواهد داد و تغییر رادیکال دیگری در پیش نخواهد بود؟

من می‌پذیرم که در تاریخ ایران چنین سازگاری از سوی ساخت قدرت با بدنه اجتماعی به وجود نیامده و شاید در حال حاضر هم همین عدم سازگاری را ملاحظه کنیم. اما تفاوتی که میان ایستگاههای قبلی تحولات و وضعیت فعلی وجود دارد این است که مردم در شرایط کنونی با توجه به آمار که از بالا رفتن سواد فرهنگی، معرفت‌های سیاسی و فلسفی و کلامی و جامعه‌شناسانه و بسیاری از موارد دیگر در اختیار است و همچنین با توجه به مطالعه تجربه و الگوی سایر ملل در بسیاری از زمینه‌ها از جمله تحولات اجتماعی و ترکیب جمعیتی بسیار جوان ایران، تفاوت‌های شگرفی میان این نسل و نسل‌های گذشته مشاهده میشود. امروز نسل جوان است که خواهان میانه‌روی و اعتدال در حرکت سیاسی مسدولان است و این تفاوت بسیار قابل توجهی با دوران پیشین است و بسیار امیدوارکننده است.

شما به گفته خودتان ۱۰ سال از نزدیک با آقای خاتمی کار کرده‌اید و افکار و عقاید او را میشناسید. از جایگاه یک جامعه‌شناس سیاسی و با توجه به کارنامه آقای خاتمی در قدرت و وضعیت کنونی جامعه آیا مردم همچنان باید به او امیدوار باشند؟ امیدواری به افراد نمیدانم تا چه حد درست است. امیدواری به الگوها باید جانشین امیدواری به افراد بشود. فکر میکنم خود آقای خاتمی هم به این ایده نزدیک‌تر است. ما نباید جامعه را به سمت قهرمان‌پروری سوق دهیم. بلکه باید به سوی الگوپروری و پرورشی و پایبندی به آن حرکت کنیم، تا زمانی که آن الگوها به لحاظ فنکسیونالیسم توان سازگاری با حوزه علاقه و تمناات و مطالبات مردم را داشته باشند. تا زمانی که سازگاری وجود داشته باشد کارکرد این الگوها باید محترم شمرده شود و مردم بدان وفادار باشند که علی‌القاعده این چنین است. اینکه ما به یک شخص امیدوار باشیم، ممکن است آن شخص در دو ماراتن خود از پا دربیاید. مثلاً اگر آقای خاتمی ببرد که اتفاقاً خسته هم شده و به نظر میرسد کاملاً خسته شده باشد، آیا مردم باید نسبت به جنبش اصلاحات بدبین شوند یا نسبت به آقای خاتمی؟ الگوی اصلاً طلبی باید معیار اصلی حرکت ما به سوی پیشرفت و بهروزی و سالم‌سازی و بهداشتی کردن اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران باشد.

اما مردم در حال حاضر با برخی از اصلاً طلبان دواشته دیروز روبرو هستند که امروز اعتراف میکنند که نسبت به آینده بسیار ناامیدند و سناریوهای بسیار سیاهی را تصویر میکنند. معنی این ناامیدی‌ها این است که جنبش اصلاً طلبی حداقل از سوی کسانی که طرفدار آن بودند و با نیروهایشان جنبش را به جلو هل میدادند به پایان خط رسیده و این کشتی به گل نشسته است؟

من با دوستان اصلاً طلب در این چارچوب تفاوت دیدگاه دارم. تفاوت دیدگاه من این است که به میزان ادبیات یا توقعات یا مطالبات رادیکالی که در جامعه داشته باشیم، تحولات و بازفرست‌های این مطالبات یا این تحولات موجب میشود که ما در یک ایستگاهی از حرکت اصلاً طلبی خودمان به جمع‌بندی‌های یاس‌آوری از چشم‌اندازهای آتی دست پیدا کنیم و این نگران‌کننده است. ما باید در مورد بهداشتی بودن تحولات

کنونی ایران تصمیم قطعی اتخاذ کنیم. آیا این تحولات و این روشها میتوانند جامعه را به سوی مقصود و آرمانها و ایده‌آل‌های خود سوق بدهد، یا حرکت‌های رادیکال چه در آغاز جنبش اصلاحات و چه در شرایط کنونی؟ میدانید که این حرکت‌های رادیکال از آغاز جنبش اصلاحات وجود داشته است. من نه آن حرکتها را به رسمیت می‌شناسم و نه بردیگی رادیکال از جنبش اصلاحات را. به نظر من هر دو کاملاً قابل نقد است.

جنبش اصلاحات به شکست نرسیده است

اگر جنبش اصلاً طلبی با ساختار و نیروهای کنونی‌اش به شکست برسد که به نظر بسیاری به شکست رسیده است، چه احتمالاتی از نظر شما که در درون جامعه ایران هستید در انتظار جامعه ایران خواهد بود؟

من چون قبول ندارم که این جنبش به شکست رسیده، علی‌القاعده در این زمینه جمع‌بندی نمی‌کنم. جنبش اصلاحات در ایران تنها تفاوتی که با چهار سال قبل کرده این است که سرعت و شتاب خود را همراه با ظرفیت‌های موجود در ساخت‌ها هماهنگ کرده است. یادتان نرود که هم اکنون ادبیات و دیسکورس‌های جنبش اصلاحات از حالت‌های سطحی به لایه‌های عمیق‌تر جامعه ایران رخنه کرده است. هم‌اکنون به جای بسیاری از تظاهرات و حرکت‌های دانشجویی، کارگاه‌های آموزشی فراوانی در دانشگاه‌ها و نقاط دیگر می‌بینید. تجمعات علمی فراوانی وجود دارد که جایگزین تحولات یا حرکتها و اکسیون‌های سطحی شده است و لذا این پرسش را مطرح می‌کنم که همه اینها چه چیزی را نوید میدهد؟ به نظر من این وضعیت نوید یک تولد و یا استمرار و بالندگی در جامعه پویای ایران است که در آن مردم آرام آرام به تغییر ساخت‌های فرهنگی و آموزشی خود برای پذیرش گزاره‌های جهان مدرن دست پیدا خواهند کرد و نه عکس آن. اگر محیط کنونی جامعه ایران را با قبل از دوم خرداد مقایسه کنید تفاوت‌های بسیار شگرفی می‌بینید. این محیط‌ها و تحولات بایست در این جامعه تبدیل به فرهنگ شوند. اینکه ما به سرعت چیزی را عو و جابه‌جا کنیم بدون اینکه دستاوردی در فرهنگ‌سازی داشته باشد، چه فایده‌ای دارد؟ این حوادث و رویدادها رفت و آمدی هستند. لذا من معتقدم که تحولات کنونی، جامعه ایران را به سمت حرکتها و نگاه‌های نیمه‌عمیق در لایه‌های نخبگان و دانشجویان و دیگران میبرد که نوید بسیار خوبی برای تحولات آتی است.

مناقشه موجود بسیار مبارک است

شکی نیست که امیدواری به آینده همیشه بسیار سازنده بوده است اما در شرایطی تصور یک سناریوی سیاه توان مقابله با آن شرایط احتمالی را بالا میبرد. با توجه به این اصل و از آنجا که جنبش اصلاً طلبی از دوم خرداد به این سو بیشترین و شاید همه نیرویش صرف مقابله با رفتارهای جناح مقابل شده و همه مطالبات به حق جامعه را کنار گذاشته به عنوان یک اصلاً طلب اگر شرایط و بحران غیرمنتظره‌ای در جامعه به وجود بیاید به نظر شما ویژگی‌ها و خطرهای احتمالی آن چه خواهد بود؟

قبول دارم که جنبش اصلاحات باید سناریوها و چشم‌اندازهای مختلفی را پیش رو داشته باشد. آنچه که مرا در این امید مطمئن میکند، به هیچ عنوان انفعال در برابر تحولات اجتماعی نیست. بلکه جلوگیری از ورود رویکرد جنبش اصلاحات به عصر رادیکالیسم و افراط‌گری و تندروی خارج از ظرفیت‌های موجود است. مناقشه موجود میان ساخت‌های سنتی قدرت و ساخت اجتماعی، مناقشه بسیار مبارکی است، که نباید اصلاً آن را دست‌کم گرفت. وجود و به رسمیت شناخته‌شدن این مناقشه نشانی از فقدان سیاست سرکوب دارد. پذیرفته‌شدن یک مناقشه در فضای سیاسی اجتماعی یک کشور علامت بسیار بهداشتی از رویکردهای نظام و نیروها سیاسی آن کشور است. ما نباید ارزش این مناقشه را کاهش دهیم یا آن را به مناقصه بگذاریم. وجود این مناقشه ارزش بسیار والایی است که البته هزینه‌هایی نیز به همراه دارد. به‌زندان رفتن رجال سیاسی و شخصیت‌ها و آزاد شدن آنها و تکرار دوباره عقاید و افکارشان و دوباره زندان رفتن آنها از چه چیز حکایت میکند؟ به این پرسش باید واقعا پاسخی درخور داده شود. پاسخ من به این پرسش این است که این وضع نشانی از بهداشتی‌بودن حرکت اجتماعی و رشد و نضج سیاسی بسیار بالایی بدنه اجتماعی امروز ایران دارد که منجر به یافتن راهکارهای لازم در اوقات سخت و بحرانی برای ابراز هویت و پایداری خود خواهد شد.

در برابر کسانی که امروز عقیده دارند بدنه اجتماعی مسیر خود را به کلی از اصلاً طلبان درون و بیرون قدرت جدا کرده و راه خود را ادامه میدهد و اصلاً طلبان دیگر قادر نیستند خود را به مردم برسانند، چه پاسخی دارید؟

اتفاقاً من یکی از کسانی هستم که این عقیده را دارند. من نگرانم که پیوند اصلاً طلبان

در ساخت قدرت و بدنه اجتماعی قطع شود. دعوای سیاسی موجود در فضاهای بالای قدرت برای مردم بسیار خسته‌کننده شده است. عرصه سیاسی عرصه دادوستد است. جنبش اصلاحات فقط ۲۵ درصد از قلمرو قدرت را در اختیار دارد و مجموعاً ۷۵ درصد قلمرو قدرت در دست محافظه‌کاران است. این معادله در بدنه اجتماعی معکوس است. یعنی جنبش اصلاحات حدود ۷۵ درصد بدنه اجتماعی را پشت‌سر خود دارد و محافظه‌کاران ۲۵ درصد. برقراری یک موازنه بین این دو معادله و حاصل ضرب این دو معادله به‌نظر من همین مناقشات موجود و به‌رسمیت شناخته شدن این مناقشه است که امیدوارم چشم‌انداز روشنی را در برابر ما ترسیم کند و امیدوارم در آینده به جمع‌بندی دیگری دست پیدا نکنم.

چه رفراوندی بالاتر از انتخابات ۱۸ خرداد؟

مدتی است که بحث برگزاری یک رفراوند از سوی برخی نیروهای داخل ایران از جمله بخشی از جنبش دانشجویی و نیروهای مخالف خارج از کشور برای تغییر نظام سیاسی ایران مطرح شده است. آیا به نظر شما برگزاری چنین رفراوندی اصولاً امکان‌پذیر است و آیا نمیتوان از آن به عنوان نقطه اوج اصلاحات نام برد؟
بحث رفراوند بحث بسیار پیچیده‌ای است. آقای خاتمی یکبار نکته جالبی را اشاره کرد و گفت رفراوند از انتخابات ۱۸ خرداد قوی‌تر می‌خواهید. که انصافاً پاسخ بسیار پخته‌ای به بحث مربوط به رفراوند بود.

این پاسخ برای جناب مقابل بود یا مردم؟

اینکه مردم چه می‌خواهند معلوم است. در انتخابات ریاست جمهوری ۹ کاندیدا در برابر آقای خاتمی بودند که روی هم رفته ۵ تا ۶ میلیون رای بیشتر نیاوردند. بنابراین خواست مردم روشن است. مگر آقای خاتمی چه چیزی جز مصیبت در چهار سال گذشته داشت که مردم دوباره به او رای دادند. مگر بسیاری از روزنامه‌ها بسته نشد، بسیاری از رجال سیاسی و روزنامه‌نگاران به زندان نیفتادند. مگر بسیاری بحرانهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاست خارجی در چهار سال اول ریاست جمهوری خاتمی به وجود نیامد. پس چرا دوباره همین مردم پافشاری و انتخاب خود را تکرار کردند. چندی پیش بحثی را بر سر نافرمانی مدنی مطرح کردم و گفتم نافرمانی مدنی مانند بخشنده نیست که به مردم گفته شود مثلاً از فردا صبح نافرمانی مدنی کنید. تحولات اجتماعی نشان میدهد که پاره‌ای از گزاره‌هایی که توسط اصلاً طلبان مطرح میشود اصولاً در بدنه اجتماعی اجرا شده است. مانند همین رفراوند. آیا همه‌پرسی از انتخابات ۱۸ خرداد قوی‌تر میتوان پیدا کرد. با وجود همه تقابلهای و چالش‌هایی که صورت گرفت، جنبش اصلاحات از صندوق ارا سربلند بیرون آمد.
از همه مهمتر می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم که ظرفیت‌های سیستم سیاسی را آرام بالا میبرد و آن به رسمیت شناخته شدن نتایج و دستاوردهای صندوق رای است. یادتان نرود که در بسیاری از جوامع ارایه که به عنوان نتیجه انتخابات بیرون می‌آید خلاف واقعیت است اما آنچه که در ایران اتفاق می‌افتد، این است که این گزاره‌ها آرام آرام به رسمیت شناخته میشود و این آرامش موجب میشود تا جامعه تحولات خود را به سایر سازه‌های قدرت منتقل میکند و آن سازه‌ها را آرام آرام وادار به پذیرش مطالبات اجتماعی میکند. این یعنی تحول مبتنی بر آرامش اجتماعی و تحول مسالمت‌آمیز.

روشنفکران دینی و هدف آنها

در سالهای اخیر گروه روشنفکران دینی بسیار مطرح بوده‌اند. خود شما سردبیری نشریه کیان را به عهده داشتید که جایگاه اصلی ظهور و بروز اندیشه‌های روشنفکران دینی بود. اول اینکه آیا شما خودتان را یک روشنفکر دینی میدانید یا نه؟ و بعد اینکه دغدغه اصلی روشنفکران دینی آیا ایجاد تحول در بافت‌های کهنه و بی‌ثمر و گاه مضر دین است، به خاطر خود دین و مدرن کردن آن به عنوان یکی از نهادهای جامعه انسانی و یا اینکه قصد روشنفکران دینی از ایجاد تحول در برخی از سنت‌ها و عقاید فراهم کردن زمینه حفظ و ادامه ساختار سیاسی نظام حکومتی مبتنی بر دین است؟
من خودم را کاملاً یک روشنفکر دینی میدانم. در پاسخ به بخش دیگر پرسش‌تان باید بگویم دغدغه اصلی روشنفکران دینی در توانمند کردن دین در وجوه کلامی و فلسفی برای پاسخگویی به مقتضیات بشر عصر مدرن خلاصه میشود. دین برای اینکه بتواند پیام همیشگی و جاودانه خود را مانند سایر ادیان آسمانی که باور به جاودانگی آنها وجود دارد، به همه نسل‌ها و اعصار منتقل کند باید قدرت و توانایی پاسخگویی به مقتضیات پیشرفت‌های بشری را که این پیشرفت‌ها نیز یکی از نهادها و سمبل‌های

انسان دین‌دار محسوب می‌شود، داشته باشد. فراموش نکنیم که پیشرفت‌های انسانی که حاصل می‌شود به معنای تمرد انسان مدرن از بستر دین‌داری نیست، بلکه نشانی از تفکیک حوزه‌ها مانند حوزه سیاست و دین‌داری از یکدیگر است. پاسخ گفتن به مقتضیات بشر یکی از بزرگترین رسالت‌های ادیان الهی بویژه دین اسلام است که روشنفکران دینی قائل به بالا بردن این توانمندی هستند برای آنکه بشر امروز بتواند دغدغه مسائل قدسی نداشته باشد، و بتواند با دنیای امروز و پیشرفتهای و کاروان حرکت آن هم‌رکابی کند و به سوی پیشرفت و ترقی و بهروزی و شادکامی حرکت کند. هم به لحاظ روحی وجدانی راحت داشته باشد و هم رویکرد پیشروانه‌ای در دنیای مدرن.

در همین رابطه از آنجا که شما آقای خاتمی را بسیار از نزدیک می‌شناسید آیا می‌توانید تعریف روشنی از مقوله مردم‌سالاری دینی که او بسیار بر آن تاکید می‌کند ارائه کنید؟ و آیا بعنوان یک روشنفکر دینی از یک سو و جامعه‌شناس سیاسی از سوی دیگر اصولا مردم‌سالاری به عنوان ساختار سیاسی نشأت گرفته از مردم با دین به عنوان مقوله خارج از انسان، با همه بایدها و نبایدهایش، می‌توانند همزیستی داشته باشند؟

اتفاقا با آقای خاتمی بر سر ترکیب این گزاره‌ها و اینکه مثلا بگوییم دموکراسی دینی یا دانشگاه دینی یا تاکیدهایی از این قبیل اختلاف‌نظر دارم. من اساسا قائل به تفکیک این دو مقوله از یکدیگر هستم. یعنی دموکراسی به عنوان یک روش و متد، به قول فارابی برای اداره و تدبیر امور جامعه، کم‌هزینه‌ترین روشی است که بشر امروز به آن رسیده است. بنابراین این روش را مطلقا و پیشنهاد می‌کنیم برای اینکه بتوانیم امور و روابط خود را با ساختهای قدرت، و برعکس ساختهای قدرت روابط خود را با مردم براساس این روش تنظیم کند. به قول فلاسفه دموکراسی تا حالا به این نتیجه رسیده‌ایم که دموکراسی کم‌هزینه‌ترین روش است. ممکن است در آینده روش دیگری توسط بشر امروز که بشر ایستایی نیست کشف شود که هزینه آن از دموکراسی کمتر باشد. ترکیب مردم‌سالاری دینی، ایجاد پارادوکس‌هایی می‌کند که آقای خاتمی در گفتمان سیاسی خود به آن دچار شده و نمیتواند پاسخ آن را بدهد هم‌اکنون پاره‌ای از مظاهر روش دموکراسی به عنوان روش حکومتی به رسمیت شناخته شده است. وجود پارلمان، انتخابات، شوراهای محلی و شهری و همه اینها در چارچوب روش دموکراسی انجام میشود و نتایج آن هم عملا به رسمیت شناخته میشود. محافظه‌کاران در ایران علاقمند هستند تا دموکراسی را به عنوان ایدئولوژی نگاه کنند تا بتوانند آن را حذف کنند چون میگویند در برابر آن همه چیز را در ادیان آسمانی داریم و به ایدئولوژیهای جدید نیازی نداریم. اما اگر ما دموکراسی را به عنوان یک روش درنظر بگیریم دچار پارادوکسهای بعدی نخواهیم شد.

من حتی گمان نمی‌کنم در غرب دموکراسی را به صورت یک ایدئولوژی نگاه کنند. اگرچه پاره‌ای از جوامع روش دموکراسی را آرام آرام تبدیل به یک ایدئولوژی سیاسی کرده‌اند و به آن پایبند هستند و آن را معیار سنجش درستی و نادرستی سیستم‌های سیاسی دنیا میدانند. ولی خود دموکراسی شامل تفکیک قوا و تنظیم روابط میان بدنه اجتماعی و ساختار قدرت و برابر کردن قدرت سیاسی و اجتماعی و ایجاد قدرت‌های بازدارنده اجتماعی برای جلوگیری از تعز قدرت سیاسی همه اینها روش اداره جامعه براساس دموکراسی است. اگرچه آقای خاتمی هم یک روشنفکر دینی است منتهی با ترکیب مردم‌سالاری دینی وارد یک محوطه پارادوکسیکالی میشود که خروج از آن ممکن است به دشواری صورت بگیرد.

با توجه به آنچه که جمهوری اسلامی در کلیتش در ۲۳ سال گذشته در ایران به وجود آورده به عنوان یک جامعه‌شناس سیاسی فکر میکنید که سکولاریسم در جامعه ایران در چه وضعیتی قرار دارد و اندیشه جدایی دین از حکومت تا کجا در لایه‌های اجتماعی نهادینه شده است؟

سکولاریسم را اگر به عنوان دنیوی کردن و این جهانی کردن گزاره‌های مربوط به تدبیر و مدیریت یک جامعه معنی کنیم، این فرایند در ایران بعد از انقلاب آغاز شد و اگرچه با چالشها و تاخیرهایی همراه بوده هم اکنون نیز ادامه دارد. تحولات اجتماعی ما بستگی به نوعی حرکت مدرنیته در ایران دارد. این مدرنیته آرام آرام و در عمل به درون حجره‌ها و نگاهها و کلام سنتی راه پیدا میکند و به این مفهوم سکولاریسم در ایران دارد حاصل میشود.